

The Ascension of Jesus in the Lyrics of Sr'bb al āttī

Dr. Yahya Kardgar¹

Assistant professor of Persian language and literature, Qom University

Abstract

SSS mragc Ja yccc Sā aa zzzā is so outstanding that it is worth presenting a fairly comprehensive reflection of this heavenly prophet by collecting couplets in this regard. Since a study of all the aspects of the subject is beyond the scope of a single article, it is attempted to focus aaccrrr yy accennnmmii Jewwww eee Sā eeee analyze the philosophy behind the subject as well as its impact on the conceptual trends in his poetry. The descriptive analysis of the study shows ā aa ttt egaa uu 'āccca rrrr sss xxx a ;; ll aii yyyyy books and literary traditions. He has also explored the subject in detail to present his ethical, mystical, social, theological, didactic, and lyrical thoughts in a trilogy named Jesus-the fourth heaven, Jesus-the sun, and Jesus-the needle. The poet has used this allusion as a device to create his themes and fantasies and made them effective enough to attract more audience to his poems.

Keywords: t ā aa zzzz Ly eeeesss Gāza sssss ssssssss e Je Ascension of Jesus.

فصلنامه علمی کاوش‌نامه

سال بیست و دوم، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۵۱

صفحات ۳۸-۹

DOR: [20.1001.1.17359589.1400.22.51.1.7](https://doi.org/10.1001.1.17359589.1400.22.51.1.7)

بازتاب معراج مسیح در غزلیات صائب تبریزی*

(مقاله پژوهشی)

دکتر یحیی کاردگر^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

چکیده

سیمای مسیح در غزلیات صائب، جلوه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان با انسجام ابیات او در این زمینه، تصویر نسبتاً جامعی از زندگی این پیامبر آسمانی ارائه کرد و آزاداندیشی دینی صائب و شعر فارسی را به مخاطب نشان داد. از آنجا که بررسی تمام جوانب این موضوع فراتر از گنجایی یک مقاله است؛ کوشیده‌ایم تا با محوریت معراج مسیح که بیش از دیگر بخش‌های زندگی آن حضرت، مورد توجه صائب قرار گرفته است؛ فلسفه توجه به این موضوع و تأثیر آن بر جنبه‌های محتوایی شعر او، موضوعی است که در پژوهش‌های ادبی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. بررسی تحلیلی - توصیفی این موضوع در شعر صائب نشان می‌دهد که او در طرح موضوع معراج مسیح، به تلفیق مطالب قرآن، انجیل، کتب قصص و سنت‌های ادبی پرداخته و در قالب سه زوج عیسی و فلک چهارم، عیسی و خورشید و عیسی و سوزن؛ از تمام جزئیات این واقعه برای بیان اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی، اجتماعی، دینی، تعلیمی و غنایی خود بهره گرفته است و این تلمیح، دست‌مایه مضمون‌سازی و خیال‌پردازی قرار گرفته و در جذب مخاطبان شعر او تأثیرگذار شده است. نگاه صائب به معراج مسیح به دور از هرگونه تعصبی، تلفیقی آزاداندیشانه از اسلام و مسیحیت را در بر می‌گیرد و بدون تردید، معرفی این نگاه می‌تواند در تقریب مذاهب و توجه افزون‌تر اذهان جهانیان به شعر و ادب فارسی تأثیر بسیار داشته باشد.

واژه‌های کلیدی: صائب تبریزی، سبک هندی، تلمیح، سیمای مسیح، معراج مسیح.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۰۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۴/۱۴

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: kardgar1350@yahoo.com

۱- مقدمه

شعر صائب، همگام با عصر صفویه، به‌ویژه عصر پادشاهی شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸هـ)، به دور از تعصبات دینی و مذهبی، نگاهی ویژه به دین مسیحیت و پیامبر آسمانی این دین، عیسی مسیح، دارد. از این رو، تلمیحاتی با محوریت دین مسیح و شخصیت عیسی مسیح، جلوه ویژه‌ای در دیوان او دارد. به جرأت، می‌توان گفت که صائب از هیچ یک از بخش‌ها و اجزای زندگی مسیح، چشم‌پوشی نکرده است؛ تا بدانجا که می‌توان با انسجام ابیات پراکنده صائب در این زمینه، تصویر نسبتاً جامعی از زندگی این پیامبر آسمانی ارائه کرد. داستانی که ریشه‌های آن را می‌توان در سنت‌های ادبی فارسی، قرآن، تفاسیر و متون دینی اسلام جستجو کرد و مسیحیت رایج در عصر صفویه را تنها محرک او برای پرداختن گسترده به این داستان دانست.

بررسی کامل سیمای مسیح و مسیحیت در دیوان صائب در قالب یک مقاله نمی‌گنجد و مستلزم نگارش کتابی مستقل است. از این رو، در این مقاله به یکی از تلمیحات عیسی مسیح در اشعار صائب توجه شده و آن، واقعه معراج مسیح است. معراج مسیح، مقدمات عروج، شروط عروج، موانع عروج و سرانجام فایده عروج از مباحثی است که صائب در ضمن اشعارش بدان پرداخته است. این بحث از داستان مسیح، بیش از سایر بخش‌های این داستان، ذهن صائب را به خود متوجه کرده است؛ به گونه‌ای که بیشترین حجم تلمیحات مسیحی صائب به این موضوع اختصاص دارد.

صائب به پیروی از سبک شعر خود به معراج عیسی از زوایای مختلف نگریسته است و با بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های معراج عیسی، مضامین متنوع و گاه متضاد و متناقضی شکل داده است. برای او بیش و پیش از هر چیزی، ظرفیت‌های شاعرانه نهفته در این داستان مهم است. ظرفیت‌هایی که دست‌مایه مضمون‌سازی و خیال‌پردازی‌های شاعرانه اوست و او پیش از آن که درگیر سندیت تاریخی واقعه باشد؛ در پی شکار مضامین عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، غنایی از دل آن است.

در انجیل چهارگانه به صلیب کشیدن عیسی (ع) و برخاستن ایشان از گور، پس از سه روز اشاره شده است و از عروج او به آسمان‌ها نیز سخن گفته می‌شود. در انجیل متی سخنی از عیسی (ع) در زمان حیاتش نقل شده که: «پس از سه روز بر خواهم خاست» (متی، ۶۳/۲۷: ۲۵۵)؛ اما از صعود یا معراج او سخنی در میان نیست. در انجیل مرقس، آنگاه که عیسی دستگیر می‌شود و کاهن اعظم، پرسش‌هایی از او می‌کند؛ عیسی در ضمن این پرسش و پاسخ‌ها، خود، از عروج آسمانی‌اش خبر می‌دهد: «آیا عیسی پسر متبارک هستی؟» عیسی گفت: «هستم و شما خواهید دید که پسر انسان در سمت راست قدرت بنشسته و با ابرهای آسمان می‌آید» (مرقس، ۶۳/۱۴-۶۱: ۳۱۳) و در ادامه، آمده است: «باری خداوند عیسی چون با ایشان [یازده تن حواری] سخن گفت به آسمان برآورده شد و در سمت راست خدا بنشست» (همان، ۱۹/۱۶: ۳۲۱).

در انجیل لوقا، می‌خوانیم: «چنین مکتوب است که مسیح رنج خواهد برد و در روز سوم از میان مردگان برخوهد خاست» (لوقا، ۴۶/۲۴: ۴۶۶) و سپس از صعود او سخن می‌گوید: «پس آنگاه ایشان را به سوی بیت عنیا برد و دست‌ها را برآورد و آنان را برکت داد و در همان حال که برکتشان می‌داد، چنین روی داد که از ایشان جدا گشت و به آسمان برده شد. برابر او سجده کردند و با شادمانی بسیار به اورشلیم بازگشتند [حواریون] و پیوسته در معبد بودند و خدای را متبارک می‌خواندند» (همان، ۵۳/۲۴: ۴۴۷).

در انجیل یوحنا، عیسی در پاسخ پیلاتوس حاکم که از او می‌پرسد چه کرده‌ای؟ می‌گوید: «مملکت من از این جهان نیست. اگر مملکت من از این جهان بود، پاسدارانم پیکار می‌کردند تا تسلیم یهودیان نگردم؛ لیک مملکت من از اینجا نیست» (یوحنا، ۱۸/۳۶: ۵۷۷) و خطاب به مریم آنگاه که از گور برخاسته، می‌گوید: «مرا لمس مکن، چه هنوز به سوی پدر بر نشده‌ام. لیک نزد برادرانم برو و ایشان را بگوی به سوی پدر

خویش و پدر شما بر می‌شوم، به سوی خدای خویش و خدای شما» (همان، ۲۰/۱۷: ۵۹۰).

در «رساله دوم به گرتیان» که بخشی از عهد جدید است؛ به برخی از جزئیات معراج عیسی اشاره شده است: «باید فخر کرد؟ (لیک این ارزشی ندارد)؛ پس، به رؤیاهای و مکاشفات خداوند خواهم پرداخت. مردی را در مسیح می‌شناسم که چهارده سال پیش - آیا در پیکر خویش بود؟ نمی‌دانم. آیا برون از پیکر خویش بود؟ نمی‌دانم؛ خدا می‌داند ... این مرد تا آسمان سوّم رُبوده شد و این مرد - آیا در پیکر خویش بود؟ آیا بدون پیکر خویش بود؟ نمی‌دانم. خدا می‌داند، می‌دانم که تا فردوس رُبوده شد و کلام‌هایی بشنید که به وصف در نمی‌آید و آدمی را اجازت بازگفتن آنها نیست» (رساله دوم به گرتیان، ۵/۱۲ - ۱: ۸۹۱ - ۸۹۰).

در قرآن کریم نیز در آیات ۱۵۷-۱۵۹ سوره نساء و در آیه ۵۵ سوره آل عمران به معراج مسیح اشاره شده است. به این معنی که برخلاف انجیل، در قرآن، عیسی به دار آویخته نشده و خداوند او را پیش از مصلوب شدن به آسمان‌ها برده است. در آیات ۱۵۷-۱۵۹ سوره نساء، می‌فرماید: «و ادعایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشته‌ایم و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند بلکه [حقیقت امر] بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که در این امر اختلاف کردند از آن در شکاند که به آن علم ندارند، فقط پیروی از حدس و گمان می‌کنند و او را به یقین نکشته‌اند (۱۵۷) بلکه خداوند او را به سوی خویش برکشید و خدا پیروزمند فرزانه است (۱۵۸) و هیچ کس از اهل کتاب نیست مگر آن که پیش از مرگش، به او [عیسی] ایمان آورد و روز قیامت او [عیسی] بر ایشان گواه است (۱۵۹)» (قرآن کریم، ۱۰۳). در آیه ۵۵ سوره آل عمران نیز آمده است: «و چنین بود که خداوند فرمود ای عیسی من فراگیرنده [روح] تو و برکشنده‌ات به سوی خویش و رهایی دهنده‌ات از [شر] کافرانم و پیروان تو را تا روز قیامت از کافران

برتر می‌دارم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در آنچه اختلاف دارید داوری خواهم کرد» (همان، ۵۷).

در تفاسیر قرآن کریم نیز، توضیحاتی در ذیل این آیات آمده که در درک واقعه معراج عیسی و نوع نگاه مسلمانان به این واقعه سودمند است (ر.ک.: قرآن کریم، ۱۳۷۴: پاورقی ۱۰۳). در احادیث هم از معراج عیسی و آسمانی بودن او سخن گفته شده است؛ از جمله، در حدیث معراج آمده است:

جبرئیل -علیه السلام- مرا به آسمان‌ها برده پیغامبرانی که در آسمان‌ها بودند چون عیسی و ادريس -عليهم السلام- می‌گفتند مرحبا بالاخ الصالح وی را برادر خواندند (سنجی عبادی مروزی، ۱۳۶۲: ۷۸).

در متون ادب فارسی از زوایای گوناگون به این موضوع پرداخته شده است. در کتب تاریخی چون تاریخ بلعمی (بلعمی، ۱۳۸۰: ۵۴۶) حبیب‌السیر (خواند امیر، ۱۳۸۰: ۱۴۷) غالباً از منظر متون اسلامی به این واقعه اشاره شده است. ناصر خسرو بنا به مشرب اسماعیلی به تأویل آن پرداخته (ناصر خسرو قبادیانی، بی تا: ۵۷۰) و عبهرالعاشقین (بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۲۱) و الانسان الكامل (نسفی، ۱۳۷۹: ۱۸۸) نگاه و برداشت عارفانه‌ای از این واقعه دارند و کتب ادیان و مذاهبی چون الملل و النحل شهرستانی (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۱۷۱) و تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۲۴) از منظر عقیدتی به آن اشاره کرده‌اند.

خلاصه آن که این واقعه در گونه‌های مختلف آثار ادبی فارسی از زوایای مختلف مورد توجه قرار گرفته است. در این میان، کتب قصص با الهام از متون دینی و بهره‌گیری از تخیل قوی، شاخ و برگ‌هایی به این واقعه افزودند تا جاذبه آن را برای مخاطبانشان دوچندان کنند. شعر فارسی نیز با بهره‌گیری از این منابع و همگام با کتب قصص با چاشنی تخیل بر دامنه این واقعه افزوده و با مرکزیت آن به بیان اندیشه‌هایش پرداخته است. خوشبختانه خلاصه‌ای از مطالب متون ادب فارسی در صفحات ۱۶۶-۲۳۲

کتاب گرانسنگ «چهره مسیح در ادب فارسی» (۱۳۶۹) فراهم آمده که خواننده مشتاق می‌تواند به آن مراجعه کند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

تلمیحات دینی در متون ادبی همواره سرچشمه الهام شاعران و نویسندگان زبان فارسی بوده است. این ویژگی آن‌گاه که از محدوده دین یا مذهبی خاص فراتر می‌رود؛ به آثار ادبی، صبغه‌ای جهانی می‌بخشد و با کاستن رنگ تعصبات دینی و مذهبی بر گستره مخاطبان این آثار می‌افزاید. ادبیات عصر صفویه و شعر صائب از این منظر، برجستگی خاصی دارد. یکی از مصادیق این ویژگی در غزلیات صائب، فراوانی تلمیحات عیسوی در آنهاست. مقاله حاضر کوشیده است با بررسی نوع نگاه صائب به واقعه معراج مسیح، به پرسش‌هایی چند پاسخ گوید. مهم‌ترین این پرسش‌ها عبارتند از: (۱) علل و عوامل توجه گسترده صائب به این تلمیح چیست؟ (۲) صائب در بهره‌گیری از این تلمیح، تحت تأثیر چه منابعی بوده است؟ (۳) معراج مسیح، زمینه بروز چه اندیشه‌هایی را در شعر صائب فراهم آورده است؟

۱-۲- هدف، ضرورت و روش تحقیق

پژوهش حاضر می‌کوشد با معرفی یکی از مصادیق آزاداندیشی صائب، نگاه جهانی و بدون تعصب شعر او را معرفی کند و از این طریق، یکی از رموز اقبال جهانی به شعر او و سایر شاهکارهای ادب فارسی را بررسی و توجیه کند. از این رو، پس از استخراج یکی از مصادیق این ویژگی در شعر صائب، در شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی به واکاوی این موضوع پرداخته و جایگاه چنین نگاهی را در غزلیات او نشان داده‌است. بدون تردید بررسی این ویژگی شعر او و سایر دواوین شعر فارسی می‌تواند صبغه جهانی شعر و ادب فارسی را برجسته‌تر کند و بر گستره مخاطبان آن بیفزاید.

۱-۳- پیشینه تحقیق

متأسفانه توجه دیر هنگام به شعر صائب و سبک هندی در عرصه پژوهش‌های ادبی موجب شده که بخش عمده‌ای از نقاط قوت و برجستگی‌های شعر او مغفول بماند. از این رو توجه به تلمیحات عیسوی شعر صائب، سهم اندکی در پژوهش‌های منتشر شده دارد. قمر آریان در کتاب «چهره مسیح در ادبیات فارسی» (۱۳۶۹) طی صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲، به طور گذرا به این موضوع پرداخته است؛ در حالی که این موضوع با توجه به فراوانی آن در شعر صائب می‌تواند مبنای تدوین کتابی مستقل باشد. بقایی و صلاحی در مقاله «بررسی بازتاب داستان قرآنی عیسی (ع) در دیوان صائب تبریزی» (۱۳۹۴)، تصویری کلی از زندگی مسیح در دیوان صائب ارائه داده‌اند و به یادکرد گزارش‌گونه برخی از خطوط برجسته زندگی مسیح در شعر صائب بسنده کردند.

۲- بحث

از آنجا که غالب مطالب مرتبط با معراج مسیح در شعر صائب، با سه زوج شکل گرفته پیرامون این واقعه، قابل بررسی است؛ در ادامه می‌کوشیم در ذیل این زوج‌های سه‌گانه، به بررسی محتوایی این واقعه در شعر او بپردازیم و تأثیر این تلمیح را در زبان و تصویرهای شعر او نشان دهیم.

۲-۱- عیسی و آسمان چهارم

در انجیل و قرآن، تنها به صعود عیسی اشاره شده و از جزئیات این صعود، سخنی به میان نیامده است و همان‌گونه که اشاره شد، تنها در «رساله دوم به کُرنَتیان» به صعود عیسی تا آسمان سوم پرداخته شده است (عهد جدید، ۱۳۹۳: رساله دوم به کُرنَتیان، ۱-۵/۱۲، ۸۹۱-۸۹۰)، اما در متون ادب فارسی، غالباً به پیروی از کتب قصص، آسمان چهارم، منزلگاه عیسی ذکر شده است. از آنجا که از منظر علم نجوم، خورشید در آسمان

چهارم جای دارد؛ عیسی با فلک چهارم و خورشید، پیوند یافته و این پیوند، محور مضامین فراوانی در شعر صائب و البته در کل شعر و ادب فارسی شده است. شاید بتوان اندیشه صعود عیسی به آسمان چهارم و ریشه شکل‌گیری این تفکر را در پیوند دین مسیحیت با آیین میتراثیسم که نقش خورشید در آن پررنگ است، جستجو کرد (آموزگار، ۱۳۷۴: ۱۹ و مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۲۱۱).

در یک نگاه کلی و با توجه به منظومه عرفانی شعر و ادب فارسی که صائب نیز با آن پیوندی تنگاتنگ دارد؛ صعود عیسی به آسمان چهارم، دارای بُعدی نمادین است - بُعدی که می‌توان آن را در قالب سلوکی از خاک تا افلاک و یا از ماده تا معنا و از سفلی تا علوی، تفسیر و تأویل کرد. حرکتی از جهان فرودین تا آسمان برین. از این رو، صائب تنها به بیان ساده این تلمیح بسنده نکرده؛ بلکه در ضمن طرح این بخش از معراج مسیح، فرصتی یافته تا اندیشه‌های عرفانی، اخلاقی، تعلیمی، غنایی و اجتماعی خود را با خواننده در میان بگذارد. پس به طور خلاصه می‌توان نسبت عیسی و فلک را نسبتی از خاک تا افلاک دانست و در پس‌زمینه این تلمیح، اندیشه‌های صائب را در حوزه‌های فکری مختلف مورد بررسی قرار داد.

۲-۱-۱- فلسفه معراج مسیح به آسمان چهارم

عیسی نیز مانند تمامی پیامبران آسمانی در ترویج دینش با موانع و مشکلات بسیاری برخورد می‌کند و حتی سرانجام با خیانت یکی از حواریونش - یهودای اسخریوطی - تسلیم دشمن می‌شود (عهد جدید، ۱۳۹۳: متی، ۲۶/۱۴-۱۶: ۲۳۷). پس جای شگفتی نیست اگر صائب، فلسفه معراج او را در دل این نامردی‌ها و نامردی‌ها جستجو کند و علت آن را در غربت عیسی در زمین خاکی خلاصه کند. غربتی که انگیزه معراج آسمانی او می‌شود (صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۳۳۸۵).

البته چنین نگاهی، بخشی از غربت‌زدگی‌های عصر صائب و شاید هم تمام تاریخ حیات بشریت را نشانه رفته است که از دیروز تا امروز، درد مشترک همه فرستادگان الهی، نوابغ، شاعران و متفکران بوده است (ر.ک.: حافظ، ۱۳۷۱: ۶۴۰). از این رو، صائب عروج را راهی برای رهایی از دود و دم دنیا و نفس‌کشیدنی آزاد در آسمان‌ها می‌داند (صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۴۰۹).

از منظر نگاه عرفانی و دینی نیز فلسفه معراج را می‌توان در عدم قرابت جسم و جان جستجو کرد. جانی که بی‌تابانه، رشته جسم را خواهد گسیخت و راه آسمان‌ها را در پیش خواهد گرفت:

تن خاکی نگیرد دامن جان مجرد را چگونه رشته مریم مسیحا را نگه دارد؟
(همان: ۱۴۳۱)

۲-۱-۲- شرایط و عوامل معراج

صائب در برشمردن شرایط عروج عیسی، فرصتی می‌یابد و خواننده را در پای درس سلوک، اخلاق و تعلیم می‌نشانند. عوامل عروج مسیح را در شعر صائب، می‌توان در سه عامل اصلی خلاصه کرد. عواملی چون خودسازی، بهره‌مندی عیسی از دامان پاک مریم (همان: ۱۹۱۴) و همنشینی با پاکان (همان: ۱۴۹۴) از مهم‌ترین عواملی است که از دیدگاه صائب، زمینه‌ساز عروج عیسی شده‌اند. از آنجا که صائب خودسازی را بیش از دو عامل دیگر در عروج مسیح، مؤثر می‌داند، درنگی در این عامل ضروری است.

۲-۱-۲-۱- خودسازی

عیسی، بیش و پیش از هر عملی در خویشتن خویش نگریست تا پاک از آلایش‌های جسمانی، خورشید حقیقت را در آغوش گیرد. افتادگی، همت عالی، تجرد، آزادگی، ترک تعلق و سبک‌باری، دوری از نخل تمنا، غلبه بر نفس، ترک جسم و پاکی روح از

دُرد تن؛ نتایج خودسازی و خودنگری عیسی است. پس، صائب خودسازی و مصادیق آن را عامل اصلی معراج عیسی می‌داند و در قالب برجسته‌کردن این عامل، آدمی را از درغلتیدن در دنیا و مافیها بر حذر می‌دارد و چونان واعظی دلسوز که نگران آینده بشر است، با لحنی که عاری از تنبیه و سرزنش نیست؛ چنین می‌سراید:

از زمین عیسی به چرخ از راه خودسازی رسید چند باشی در مقام قصر و ایوان ساختن؟
(همان: ۲۹۱۲)

خودسازی و همت بلند، سرانجام به تجرد عیسی می‌انجامد. تجردی که جان‌مایه سلوک و هموارکننده راه عروج است. در شعر صائب، «مجرد» برجسته‌ترین صفت عیسی و «مجردانه» عالی‌ترین صفت سلوک و عروج عارفانه اوست و تجرد، علت‌العلل معراج آسمانی اوست (همان: ۸۰۳). مصادیق و مؤلفه‌های تجرد، پشت‌پازدن به دنیا و مافیها و حتی پشت‌پازدن برخویشتن خویش است (همان: ۱۹۱۸). در منظومه فکری صائب، «آزادگی» مترادف «تجرد» است. از این رو، صائب برای آزادگی نیز نقشی هم‌پای تجرد قایل است. هرچند می‌توان بار اجتماعی بیشتری در کلمه «آزادگی» در قیاس با «تجرد» دید. به عبارت دیگر، تجرد در فضای عرفانی و آزادگی در فضای عرفانی-اجتماعی کاربرد افزون‌تری در شعر صائب دارد (همان: ۲۰۴۴).

نمود اخلاقی و اجتماعی خودسازی، افتادگی است که صائب، عیسی را نماد تام و تمام این صفت می‌داند. صفتی که گردون‌سواری عیسی را به دنبال دارد (همان: ۱۵۲۲). همین صفت است که عیسی را به عالم دل می‌کشاند و «رخنه دل» را شاه‌راه معراج او معرفی می‌کند (همان: ۱۲۲۴). شاه‌راهی که در عرفان اسلامی، توجه ویژه‌ای به آن شده است و زمینه را برای پیوند معراج مسیح با عالم عرفان در شعر صائب هموار می‌کند. عارفانه‌هایی که جان‌مایه شعر اوست. سرانجام صائب با نگاه قرآنی، عیسی را از پای دار به افلاک می‌کشاند و البته این صعود را در سبک‌باری عیسی که نتیجه خودسازی اوست، جستجو می‌کند:

از دار پا به کرسی افلاک می نهد خود را اگر سبک چو مسیحا کند کسی
(همان: ۳۳۷۸)

از آنجا که صائب در طرح موضوع معراج مسیح، تنها توصیف‌گری منفعل نیست، معراج آسمانی را تنها منحصر به عیسی و پیامبران آسمانی نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که هر کسی راه و شیوه زیست عیسی را دنبال کند چنین عروجی را تجربه خواهد کرد. از این رو، انگیزه‌ای دو چندان در مخاطبان شعرش ایجاد می‌کند تا با پیروی از سلوک عارفانه عیسی، صعود آسمانی دیگری تجربه‌کنند و از راه خودسازی و حیاتی عیسی‌گونه، راه کمال را بیمایند (همان: ۱۹۵۴).

چنین نتیجه‌ای از موضوع معراج، در شعر و ادب فارسی، مسبوق به سابقه است (ر.ک.: حافظ، ۱۳۷۱: ۱۹۳). صائب در برشمردن عوامل و لوازم و شرایط معراج، در پی استخراج مضامین اخلاقی و انسانی است. از این رو، در معرفی هر یک از عوامل، نقبی به دغدغه‌های بشر می‌زند و چونان بشیر و نذیری نوع‌دوست، راه رستگاری را به انسان نشان می‌دهد. معراج مقدس مسیح، آن‌گاه که با اندیشه‌های عالی اخلاقی، عرفانی و تعلیمی صائب در خدمت رستگاری نوع بشر قرار می‌گیرد، جاذبه‌ای دو چندان می‌یابد. جاذبه‌ای که با باریک‌خیالی‌های صائب و مضمون‌سازی‌های او، محرک هم‌گامی مخاطب با شاعر می‌شود. هم‌ازین‌روست که اشعار صائب بویژه غزل او علی‌رغم این که از غزل عاشقانه و عارفانه محض فاصله می‌گیرد، هم‌چنان برای مخاطبان جدی شعر پر جاذبه است.

۲-۱-۳- موانع معراج

در آویختن در دنیا و پیروی از نفس، موانع اصلی عروج به آسمان‌ها از دیدگاه صائب است. صائب این موانع را در قالب «گرانجانی» معرفی می‌کند و آن را مانع اصلی عروج می‌داند (صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۲۹۹۸). صائب در برشمردن موانع سلوک و عروج،

سخت‌گیرانه، مخاطب را از لنگرکردن و توقّف در دامان مادران مریم‌صفت نیز بر حذر می‌دارد، و از این طریق، هر نوع دل‌بستگی دنیایی را نفی می‌کند:
لنگر مکن به دامن مریم مسیح‌وار راه فلک به همّت مردانه پیش گیر
(همان: ۳۲۸۹)

۲-۱-۴- کاستی‌های معراج

از آنجا که معراج مسیح، مانند غالب تلمیحات شعر صائب، محملی برای مضمون‌سازی و باریک‌خیالی‌های شاعرانه اوست، جای شگفتی نیست اگر او توقّف عیسی را در آسمان چهارم، به گونه‌ای هنجارگريزانه و نامتعارف تعلیل کند و معراج مسیح را سفری ناتمام ببیند (همان: ۱۸۲۰)، البتّه این ناتمامی را گناه مسیح نمی‌داند، بلکه با نگاه تقدیرگرایانه‌ای که در سنّت‌های ادب فارسی مسبوق به سابقه است، به قضا و قدری نسبت می‌دهد که اندوهی مقدر، برای بشر فراهم دارد:

غم به قدر ظرف از دیوان قسمت می‌دهند عقده در کار مسیح از آسمان آمد پدید
(همان: ۱۳۴۱)

نگاه به امور و پدیده‌ها از زوایای مختلف و گاه متضاد که یکی از ویژگی‌های اصلی شعر صائب و سبک هندی است، در بروز این ویژگی تأثیر فراوان دارد. از همین روی گاه صائب، معراج مسیح را در فضایی که بوی ترک ادب شرعی از آن به مشام می‌رسد، به تصویر می‌کشد. تصاویری که حاوی نکته‌های اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و تعلیمی است و از هرگونه نقد و دهن‌کجی به معراج مسیح به دور است (همان: ۱۲۰۱). گاه، مناعت طبع صائب و تجلیل او از این صفت ناب انسانی، در معراج مسیح، نکته‌ای غیراخلاقی می‌بیند. نکته‌ای که بیش و پیش از آن که اندیشه نقد معراج، هدف آن باشد، تجلیل از مناعت طبع و گریز از منت‌پذیری، مراد آن است (همان: ۲۷۴۱).

اندیشه‌ها و مضامینی چون تلفیق مسیحیت با دین اسلام (همان: ۱۴۹۴) و فخریه‌سرایی (همان: ۳۰۸۱) از دیگر مواردی است که صائب در ضمن طرح عروج عیسی به آسمان چهارم از آنها سخن می‌گوید که برای پرهیز از اطاله کلام از توضیح تفصیلی موارد مذکور خودداری می‌شود.

۲-۲- عیسی و خورشید

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، معراج مسیح را تا آسمان چهارم دانسته‌اند. از آنجا که خورشید در فلک چهارم جای دارد؛ عروج مسیح به فلک چهارم، او را با خورشید، پیوند داده و زوج عیسی و خورشید در شعر صائب به طور خاص و در شعر و ادب فارسی به طور عام، محور مضامین نابی شده‌است. غالباً زوج عیسی و خورشید، محور خلق مضامین اخلاقی و عرفانی و غنایی در شعر صائب شده‌است. صائب با برشمردن علل و عوامل پیوستن عیسی به خورشید، فرصت می‌یابد تا راه اتصال به خورشید حقیقت را به مخاطب نشان دهد. از این رو، پیوستن عیسی به خورشید، بُعد نمادین می‌یابد و صائب می‌کوشد با برشمردن عوامل پیوستن عیسی به خورشید، راه رسیدن به کمال و حقیقت را به مخاطب نشان دهد.

از دیدگاه صائب آنچه زمینه‌ساز این پیوند شده، تجرد (همان: ۱۷۲)، پشت‌پازدن به دنیا (همان: ۲۶۲۰)، پرورده‌شدن در دامان پاک (همان: ۲۹۸۴)، مناعت طبع (همان: ۲۸۵۳)، ترک تقاضا و خواهش از دیگران (همان: ۲۹۱۸)، تواضع (همان: ۲۴۴۶) و سرانجام تن‌دادن به سفر و تحمل مشکلات آن است (همان: ۳۰۶۴). دقت در مفاهیم یادشده نشان می‌دهد که صائب در پی تعلیم و آموزش نکات اخلاقی و گاه عرفانی به مخاطب است. نکته‌ای که اندیشه غالب شعر صائب است و او خود بر این نکته تصریح دارد (همان: ۳۱۰۶). در کنار نکات اخلاقی، اندیشه‌های غنایی نیز در ضمن طرح زوج عیسی و خورشید در شعر صائب خودنمایی می‌کند. علت این امر را باید در جایگاه

خورشید در شعر غنایی فارسی جستجو کرد. در سنت‌های شعر غنایی، خورشید غالباً مشبّه به روی زیبای معشوق است (رامی، ۱۳۷۶: ۹۲). از این رو، صائب با اشراف به این سنت ادبی، فرصت می‌یابد تا شور عاشقانه را که جان‌مایهٔ غزل است، در قالب بخشی از داستان معراج مسیح به مخاطب القا کند.

در شعر صائب، پیوند خورشید و مسیح، تعلیلی است از جمال‌پرستی عشاق:

دیده از روی نکویان که تواند برداشت؟ که ز خورشید، مسیحا نتوانست گذشت
(صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۸۰۵)

او در یک نگاه هنجارگیزانه، نسبت عیسی و خورشید را معادلی برای نسبت تدبیر و عشق می‌داند (همان: ۱۷۴۱)؛ در حالی که عیسی، بیش و پیش از آن که نماد عقل باشد، نماد عشق و محبت است. صائب در راستای نگاه عاشقانه، چتر عشق را بر سر خود، همانند چتر خورشید بر سر عیسی می‌داند (همان: ۲۵۷۷) و البته در ساختار تشبیهی عکس و مشروط، نسبت عیسی و خورشید، صائب را به یاد معشوق و زیبایی‌های او می‌اندازد (همان: ۱۴۰۹).

از آنجا که عشق، نقطهٔ مرکزی غزل است، طبیعی است که عشق و معشوق از چنان جایگاهی برخوردار باشند که حتی مسیح نیز بی‌تاب دیدن معشوق باشد. از این روی، جای شگفتی نیست اگر عیسی، خانهٔ خورشید را برای درک چنین معشوقی ترک گوید (همان: ۳۲۰۵). معشوقی که در نگاه شاعرانه، شراکت‌پذیر نیست و از همین روی است که ما معشوقی خورشیدنام را تنها به عیسی سپرده‌ایم (همان: ۲۸۴۴).

در مجموع، نگاه غنایی صائب بر نگاه دینی او غلبه دارد. از این رو، صائب، عیسی را که نماد شفابخشی و درمانگری است در درمان درد عشق، ناتوان می‌یابد و امیدی به درمانگری او ندارد (همان: ۱۷۱۱). نگاه نکته‌یاب و مضمون‌ساز صائب، گاه چنین پیوندی را منفی می‌یابد و از این که آفتاب چرخ در آغوش عیسی است؛ بر چرخ و فلک می‌تازد؛ تازشی که به اشکال مختلف در ادب فارسی سابقه دارد؛ اما این بار در

فضایی غنایی و در قالب حادثه معراج مسیح، خودنمایی می‌کند و نوآورانه می‌نماید. صائب در دل این تازش، در پی تجلیل از عصمت و پاکی معشوق است - معشوقی که برخلاف خورشید، آغوش هیچ نامحرمی را درک نکرده است. البته چنین نگاهی خالی از دغدغه‌های مذهبی نیست:

چرخ تردامن که باشد دعوی عصمت کند؟ آفتابش را در آغوش مسیحا دیده‌ام
(همان: ۲۵۵۸)

۲-۳- عیسی و سوزن

در شعر و ادب فارسی و کتب تفاسیر و قصص، معروف است که عیسی در هنگام عروج به آسمان‌ها، سوزنی از مادیات دنیا به همراه داشته و به همین دلیل از عروج به آسمان‌هایی فراتر از آسمان چهارم بازداشته شده است (سورآبادی، ۱۳۴۷: ۴۷). از این روی، از دیگر زوج‌هایی که در پیوند با تلمیح معراج مسیح در شعر صائب شکل گرفته، زوج «عیسی و سوزن» است. این بخش از داستان معراج در قرآن و انجیل نیامده است؛ اما با توجه به ظرفیت مضمون‌سازانه‌ای که در آن نهفته، مورد توجه شاعران و نویسندگان زبان فارسی قرار گرفته و در دست شاعر خیال‌پردازی چون صائب، سرچشمه شبکه‌ای از تداعی‌ها شده است. در شعر و ادب فارسی، پیش از صائب نیز این بخش از داستان معراج، انعکاس برجسته‌ای دارد. به عنوان نمونه می‌توان به ابیاتی از حدیقه سنایی اشاره کرد (سنایی غزنوی، ۱۳۷۴: ۳۹۱).

به طور کلی عوامل شکل‌گیری این زوج را در شعر و ادب فارسی می‌توان در سه عامل خلاصه کرد: (۱) تأثیرپذیری شعر و ادب فارسی از تفاسیر قرآن و کتب قصص که به این زوج اشاره کردند؛ (۲) شغل خیاطی که به مریم، مادر مسیح، نسبت می‌دهند (ر.ک.: کزازی، ۱۳۷۶: ۱۲)؛ (۳) در فرهنگ و ادب ایران، سر سوزن، نماد حداقل چیزی است. این معنای سوزن بویژه در زبان روزمره مردم ایران، کاربرد بسیاری دارد. از این

روی این زوج در معنای کنایی می‌تواند، حداقل تعلقات و دل‌بستگی‌های مادی باشد که عیسی را از صعود به آسمان‌هایی فراتر از آسمان چهارم باز داشته‌است. این معنی در شعر صائب، برجسته‌است (صائب‌تیریزی، ۱۳۷۰: ۲۵۷۳). از همین روی است که نوشته‌اند: «سوزن عیسی به مفهوم نوعی تعلق و وابستگی در ادب فارسی معروف شده‌است» (یاحق، ۱۳۷۵: ۳۱۱).

با توجه به گرایش فراوان صائب به مضمون‌سازی و تخیل‌آفرینی و ظرفیت فراوان خیالی این زوج و البته گرایش‌های عوامانه شعر صائب و توجه او به تجارب روزمره زندگی، این بخش از معراج مسیح، بیش از دیگر بخش‌های آن مورد توجه صائب قرار گرفته‌است. صائب توانسته‌است با بهره‌گیری از این بخش داستان معراج، مضامین عاشقانه، اخلاقی، عرفانی و اجتماعی فراوانی به مخاطب عرضه کند و شبکه‌ای از تناسب‌ها و تصاویر شاعرانه به مرکزیت «سوزن» و متعلقات آن بیافریند که در ادامه به این ویژگی‌ها اشاره می‌شود.

صائب با توجه به ظاهر و اجزای سوزن، متعلقات آن مانند رشته، کاربرد سوزن در زندگی روزمره، نقش منفی آن در معراج مسیح، ویژگی‌های مثبت آن در پیوند با مسیح و صعود به آسمان‌ها و خلاصه آن که با نگاه شاعرانه به این شیء حقیر، مضامینی آفریده که موجب اعجاب مخاطب است. از آنجا که مضمون‌سازی و خیال‌آفرینی بیش از هر انگیزه دیگری برای صائب اهمیت دارد، جای شگفتی نیست اگر تصاویر و مضامین متضادی با مرکزیت سوزن در شعر او شکل گیرد. دقت در صفات و ترکیباتی که او برای سوزن به کار برده، نشانگر این ویژگی است. صفات و ترکیباتی چون: تنگ‌چشم، آهن‌دل، کوری سوزن، همره گرانجان، سوزن دجال‌چشم، بی‌بصیرت، دوربین، یک‌چشم، نظریاک، دیده‌روشن، بار سوزن، خسیس‌طبع، نظر‌تنگ، خشک‌چشمه سوزن، سدّ ره، کوتاه‌نظر، نظرباز، غم‌خوار، چشم‌بینا، شوخ‌چشم، سدّ آهن، گران، راست‌رو، نگه‌تند، گرانجان، از جمله ترکیبات و صفات سوزن است که صائب به کار

برده است. به طور کلی، می توان مضامینی را که صائب با مرکزیت زوج عیسی و سوزن شکل داده، در سه حال و هوای اخلاقی-عرفانی، غنایی و اجتماعی جای داد.

۲-۳-۱- اندیشه های اخلاقی-عرفانی

صائب از جزء جزء اجزای سوزن و نقش مثبت و منفی آن در معراج مسیح، نقبی به دنیای اخلاق و عرفان می زند و در جایگاه نصیحت گری خیرخواه، در پی اصلاح اخلاق مخاطب و نمایاندن راه و مسیر درست به اوست. او حتی در بیان این هدف نیز از مضمون سازی غافل نیست؛ چنان که می گوید:

از نصیحت منع کردن نیکخواهان را خطاست از ادب دورست سوزن بر لب عیسی زدن
(صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۲۹۲۸)

صائب برای بیان اندیشه هایش از سه زاویه دید مختلف، به نقش سوزن و کارکرد آن در معراج مسیح توجه کرده است:

(۱) از جهت نقشی منفی که سوزن در این صعود آسمانی داشته است؛
(۲) با نگاه مثبت که سوزن توانسته است خود را هم پای مسیح به آسمان چهارم برساند؛

(۳) با تعلیل شاعرانه گاه همراهی سوزن و عیسی را توجیه کرده و اسباب مضمون سازی قرار داده است؛
اما او در همه حال از برداشتی اخلاقی و عرفانی فارغ نیست و ذهن شنونده را از عرصه معراج مسیح، به خودنگری و خوداندیشی و معرفت اخلاقی و عرفان رهنمون می شود.

در برشمردن نقش منفی سوزن، بیش از هر چیزی، سوزن را مصداق و نمادی از تعلقات دنیوی می بیند که سد راه تجرد است و مانع عروج عیسی به آسمانی فراتر از آسمان چهارم (همان: ۲۸۶). صائب از این طریق، مخاطب را از تعلقات دنیوی منع

می‌کند و علاقه‌اش را به این تعلقات، سدّ راه صعود و عروج معنوی می‌داند (همان: ۱۸۰۹) و از انسان می‌خواهد که از معراج عیسی، عبرت بگیرد و خس و خار تمنا را که چون سوزن عیسی، مانع صعود است، از راه جانش به کناری نهد (همان: ۲۲۵۱)؛ چرا که رشته‌واری از تعلق نیز در تجرّد، مقبول و مطلوب نیست (همان: ۵۵۸). سرانجام صائب، از باریکی سوزن، به راه باریک تجرید نقبی می‌زند و راهی به عالم عرفان می‌گشاید:

راه تجرید سخت باریک است سوزنی سدّ راه عیسی شد
(همان: ۲۱۸۴)

در نگاه منفی صائب به سوزن، جزء جزء اجزای آن معنا می‌یابد و در خدمت مضمون‌پردازی او قرار می‌گیرند. از آن جا که سوراخ سوزن، تنگ است، صائب به یاد تنگ‌چشمی می‌افتد که نباید به آنها دل بست و امیدی داشت (همان: ۱۷۱). از دیدگاه صائب، دم جان‌بخش در آهن‌دلان تأثیری ندارد؛ هم‌چنان که سوزن از نفس مسیحایی بی‌بهره است؛ چرا که او نیز از جنس آهن است و از آهن‌دلان (همان: ۲۰۹). از این رو، جای شگفتی نیست اگر سوزن از هم‌نشینی عیسی بهره‌ای نبرد و عیب کوری‌اش را درمان نکند. هر چند که عیسی درمانگر کور مادرزاد باشد (همان: ۶۸۰).

خلاصه این که سوزن از دیدگاه صائب، موجود یک‌چشمی است که قادر به تشخیص سره از ناسره نیست (همان: ۷۷۶). این همه ویژگی‌های منفی سوزن را باید در بی‌بصیرتی و ظاهربینی او جستجو کرد (همان: ۴۶۸). سوزن در نگاه منفی، نماد و تمثیلی از انسان‌های آهن‌دل، کور باطن، بی‌بصیرت و کوتاه‌بینی است که هرگز قادر به شناخت راه درست نیستند و از هم‌نشینی با نیکان، بهره‌ای نمی‌گیرند.

در نگاه صائب، سوزن در کنار ویژگی‌های منفی، «آنی» داشته که توانسته است به قرب عیسی برسد و به آسمان برین عروج کند. از این منظر، سوزن نمادی از انسان‌های بابصیرت، ضعیف‌اندیش و دستگیر خلق، یاور رهروان و سالکان و نماد راست‌روی و

راست‌کاری است. از دیدگاه صائب، سوزن در سایهٔ روشنی دیده به مسیحا پیوست (همان: ۷۸۲). سوزن، دست‌گیر خلق است و خار از پای رهروان بیرون می‌آورد. هم از این روست که از گریبان مسیح، سر بیرون می‌آورد. پس ای انسان! تو نیز چنین کن تا به چنان مقام بلندی برسی (همان: ۱۱۷۸).

اما این همه جایگاه بلند، آن‌گاه دست‌یافتنی است که نگاه عیسی، ضعیفی چون سوزن را دریابد. پس در پناه دست‌گیری از ضعیفان، می‌توان چون عیسی، آسمان‌پیما شد و بی‌مهری به آنان، عاقبتی نیک به دنبال ندارد (همان: ۳۵۰۳). در کنار این همه اندیشه‌های اخلاقی که حاصل نگاه باریک صائب به زوج عیسی و سوزن است، اندیشه‌های عارفانه نیز خودی نشان می‌دهد. اندیشه‌ای که تعلیل شاعرانه صائب، سرچشمه آن است:

نباشد چشم در دنبال ارواح مقدس را ز عیسی سوزنی بر جای در دنیا نمی‌ماند
(همان: ۱۵۳۴)

خلاصه این که نگاه باریک‌خیال صائب، چنان جولانی دارد که می‌تواند از نقش و حالت سوزنی حقیر در معراج مسیح، معانی مثبت و منفی بسیاری بیافریند و چونان حکیمی اخلاق‌مدار، پیوندی بین این تلمیح و جهان‌آرمانی انسان برقرار کند.

۲-۳-۲- اندیشه‌های غنایی

تمامی مضامین عاشقانه‌ای که صائب از پیوند سوزن و معراج مسیح ساخته است، از چند گزارهٔ مکرر در اشعار عاشقانه سرچشمه می‌گیرد. گزاره‌هایی چون «خار و زخم عشق، مطلوب عاشق است»، «خار عشق، بیرون‌کشیدنی نیست» و خلاصه «هر آنچه از ناحیه عشق باشد؛ دوست‌داشتنی است». بنابراین دو کارکرد سوزن در فضای عاشقانه‌های صائب، برجسته است که هر دوی آنها به گونه‌ای با روزمرگی صائب و مخاطب شعر او

در پیوند است. یکی آن که سوزن برای بیرون آوردن خار به کار می‌آید و دوم آن که سوزن برای بخیه‌زدن چاک و زخم به کار گرفته می‌شود.

صائب برای بازسازی و بازآفرینی این دو کارکرد سوزن در اشعار عاشقانه، به تلفیق آنها با معراج مسیح پرداخته و از این طریق، از یک سو رنگ ابتدال را از این مضمون مکرر زدوده و از سوی دیگر، پیوندی بین مضامین غنایی و دینی برقرار کرده است - پیوندی که با توجه به نقش برجسته عشق و محبت در آیین مسیح و جایگاه درمانگری آن حضرت، بسیار پر معناست و تصویری غیر مکرر در مقابل دیدگان مخاطب شکل می‌دهد.

صائب نیز مانند غالب گویندگان اشعار غنایی، خاری را که از عشق در دل دارد؛ دوست می‌دارد و از همین روی، سوزن عیسی را از در آوردن آن عاجز می‌بیند و البته خود در پی در آوردن چنین خاری نیست (همان: ۹۶۳) و گاه با ایهام هنری از این مضمون سخن می‌گوید (همان: ۲۹۷۵). چنین نگاهی به صائب فرصت می‌دهد که تعلیلی شاعرانه از جای‌گیری سوزن در گریبان عیسی را شکل دهد:

حیرت این خار نایابی که در پای من است پای سوزن در گریبان مسیحا بشکند
(همان: ۱۲۶۱)

علاوه بر این که عاشق نمی‌خواهد چنین خاری را از پای در آورد، لطافت خار عشق نیز در ناکامی سوزن، تأثیرگذار است (همان: ۲۵۹۹). زخم و چاک عشق نیز چشم به رفوگری سوزن عیسی ندارد؛ زیرا چنین زخمی آن قدر مطلوب عاشق است که او هیچ گاه، در اندیشه بهبود آن نیست (همان: ۱۵۰۶). به‌طور کلی، سوزن عیسی از رخنه‌ای که مژگان یار در ایمان کسی ایجاد کند، چشم می‌پوشد و قادر به ترمیم آن نیست (همان: ۱۲۴۲). اما صائب از اعجاز مسیح و سوزن او غافل نیست و گاه در تنگنای مصایب عشق، چنین سوزنی را آرزو می‌کند و بدین ترتیب، تردید بین جنون عاشقانه و دغدغه مذهبی و دینی‌اش را از طریق چنین تناقض‌نمایی‌هایی به مخاطب القا می‌کند:

تا از جگر برآورم این خارها که هست از دهر، سوزنی چو مسیحیم آرزوست
(همان: ۹۶۰)

صائب در طرح کارکردهای سوزن، از نسبت آن با رشته نیز غافل نیست، از این رو سوزن، عیسی و رشته نیز دست‌مایه باریک‌خیالی‌ها و مضمون‌سازی‌های اوست (همان: ۱۲۳۳).

زوج عیسی و سوزن، به صائب فرصت می‌دهد که در نهایت ایجاز و در راستای سبک شعرش، از زوج‌های شعر غنایی سخن گوید. از این رو، زوج عیسی و سوزن در شعر او یادآور زوج عاشق و معشوق (همان: ۹۰۴)، حسن و چشم‌زخم (همان: ۱۱۷۷)، یار و عجز‌نمایی عاشق (همان: ۱۲۰۴)، عشق و عقل (همان: ۲۳۳۵) و کوتاه‌نظری و حسن (همان: ۲۱۱۱) است و خلاصه در دل این زوج، چکیده‌ای از نگاه عاشقانه صائب جلوه‌گر است. البته، صائب در عاشقانه‌های شعرش، جانب معشوق را در هیچ حالی رها نمی‌کند و در نگاهی شاعرانه که بوی ترک ادب شرعی از آن شنیده می‌شود، چنین می‌سراید:

حرف زن تا بر لب عیسی، نفس سوزن شود روی بنما تا سواد طوطیان روشن شود
(همان: ۱۳۰۷)

شگفتا از زبان‌آوری معشوق صائب که مسیح با همه زبان‌آوری‌اش در مقابل او مهر خموشی بر لب می‌نهد!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی

۲-۳-۳- اندیشه‌های اجتماعی
مخاطبان شعر و ادبیات عصر صفویه، لزوماً درباریان و صاحبان قدرت نیستند؛ بلکه ادبیات این عصر، خاستگاه و رویکردی مردمی دارد. شاعران از میان مردم برخاسته‌اند و مخاطب آنها نیز غالباً مردم کوچه و بازارند و بخش عمده‌ای از مضامین شعری آنها نیز برگرفته از حال و هوای روزمرگی مردم ایران است. با توجه به عطشی که شاعران سبک

هندی برای مضمون‌سازی و باریک‌خیالی دارند، ورود به لایه‌های پنهان جامعه و کشف ظرایف روابط اجتماعی برای آن‌ها گریزناپذیر است. روابط اجتماعی‌ای که غالباً بر مدار اخلاق صحیح انسانی پی‌ریزی نشده‌است.

گویی، دورخیز جامعه ایرانی برای ورود به دنیای مدرن و نوعی تازه از روابط اجتماعی و گسستن از سنت‌ها، نوعی تردید و گاه سوءظن در ذهن ایرانی عصر صفویه ایجاد کرده‌است. از همین روی، شاعر عصر صفویه در برجسته‌کردن جنبه‌های منفی اخلاق اجتماعی و القای یأس و دل‌مردگی از اوضاع اجتماعی، اهتمام ویژه‌ای دارد. شاید به همین دلیل است که سوزن با توجه به ویژگی‌های فیزیکی‌اش، می‌تواند محملی برای القای بدبینی‌ها و سوءظن‌های شاعران این عصر باشد.

سوزن از یک سو، در نگاه شاعرانه با توجه به اجزایش با کوتاه‌نظری، بیهوده‌گویی، زخم زبان، آهن‌دلی و تنگ‌چشمی پیوند می‌یابد و از سویی دیگر، با نقشی که در معراج مسیح دارد، می‌تواند زمینه‌آفرینش مضامین و تصاویر فراوانی را در حوزه روابط اجتماعی فراهم آورد.

سوزن در شعر صائب، نماد آهن‌دلان، بدان و پلیدانی است که بی‌بهره از مصاحبت نیکانی چون مسیح، هم‌چنان گرفتار اخلاق زشت خویشند (همان: ۱۴۴۱) و صائب چونان مسیح، اگر به فلک رود، هم‌چنان گرفتار کوتاه‌نظرانی چون سوزن است (همان: ۲۷۶۶). گویی تنگ‌چشمی در عصر صائب، چنان رواجی دارد که اگر او مانند مسیح، راه فلک در پیش گیرد؛ باز هم تنگ‌چشمی چون سوزن به دنبال اوست و رهایش نمی‌کند (همان: ۲۷۰۰).

او سرانجام ناامید از چاره‌جویی‌های غم‌خواران، در دل نگاه ترحم‌آمیز هم‌عصرانش، نوعی تیره‌روزی می‌بیند و این بار نیز تیره‌روزی‌هایی که سوزن برای عیسی به بار آورده به یاد او می‌آید (همان: ۲۹۱۶). پس، عطای سوزن را به لقایش می‌بخشد و چشم به راه مرگ است تا از زخم زبان رهایی یابد نه سوزن عیسی که از عهده چنین زخمی بر

نمی‌آید (همان: ۲۸۲۹). از این رو، با مناعت‌طبعی که در او سراغ داریم، حاضر نیست حتی زیر بار منت سوزن عیسی برود:
نیش منت را به زهر جانگزا پرورده‌اند صبر کن بر زخم خار و سوزن از عیسی مخواه
(همان: ۳۱۹۰)

۲-۴- معراج مسیح در زبان و تصاویر شعری صائب

معراج مسیح نه تنها محملی برای بیان تأثیرگذار اندیشه‌های صائب در حوزه‌های اخلاقی، عرفانی، تعلیمی، اجتماعی و غنایی است؛ بلکه بر غنای زبانی و هنری شعر او نیز افزوده‌است و زمینه خلق صفات، ترکیبات، عناصر خیالی بکر و ظرافت‌های هنری بسیاری را در شعر او فراهم آورده‌است.

تنوع واژگانی صائب در راستای بهره‌گیری از واقعه معراج، چشم‌گیر است -تنوعی که معراج مسیح را در قالب تقابل خاک و افلاک به تصویر می‌کشد. اما این تقابل در پوششی از واژگان غیر مکرر، علی‌رغم فراوانی آن در شعر صائب، مکرر نمی‌نماید. این ویژگی، ظرفیت واژگانی زبان فارسی و تسلط واژگانی صائب را به خوبی آینگی می‌کند. زمین، خاک، بستان‌سرا، بازار امکان، ششدر دنیا، دل خم و واژگان و ترکیب‌های بی‌شمار دیگر، به عنوان نمایندگان دنیای فرودین، آن‌گاه که در تقابل با واژگانی چون آسمان، گردون، فلک، بام بلند، توسن افلاک، عالم بالا، چرخ، چرخ چارمین، هفت خوان گردون، پریخانه مینا، کرسی افلاک به عنوان نمایندگان عالم بالا، قرار می‌گیرند، گستره خاک تا افلاک را با تمام ویژگی‌های آن به مخاطب القا می‌کنند و عظمت معراج مسیح را که در چشم‌به‌هم‌زدنی فاصله خاک تا افلاک را درنوردید، در مقابل دیدگان مخاطب به تصویر می‌کشند. عظمتی که عیسی را با صفاتی چون فلک‌سوار، فلک‌پرواز، فلک‌سا، گردون‌سوار، آسمان‌رکاب، خورشیدمکان و ده‌ها صفات برجسته دیگر همراه می‌کند و از شگفتی اعجاز مسیح حکایت‌ها دارد.

تنوع واژگانی و ترکیب‌های شعری صائب، آن‌گاه که با تصاویر شاعرانه بکر و رنگارنگ همراه می‌شود؛ تصاویری جذاب و مخاطب‌پسند از معراج مسیح ارائه می‌دهد -تصاویری که اعجاب مخاطب را از معراج مسیح دو چندان می‌کند و اوج عظمت این پیامبر آسمانی را فرا یاد می‌آورد. تشبیه، کنایه، استعاره، اسلوب معادله و تمثیل، عناصر اصلی تصاویر شعری صائب در این حوزه هستند. سهم تشبیه در تصاویر شاعرانه صائب، بیش از عناصر دیگر است. تشبیهاتی که غالباً معراج مسیح، مشبّه به آنهاست و این نکته خود، بیانگر جایگاه بلندی است که معراج مسیح و شخصیت آسمانی او در ذهن و زبان صائب و مخاطبان شعر او دارد؛ زیرا روشنگری و کارکرد تشبیه، در گرو مشبّه به است. مشبّه بهی که در سایه بزرگی و عظمت خود، می‌تواند چند و چون مشبّه را به تصویر در آورد.

آنچه در تشبیهات صائب در این حوزه خودنمایی می‌کند، درهم‌تنیدگی تشبیهات فشرده و گسترده است. گویی ظرف محدود تکبیت‌های صائب، جز در این حالت نمی‌تواند عطش تشبیه‌گرایی او را فرو بنشانند و توان تشبیه‌سازی او را به مخاطب بنمایاند:

به لامکان تجرد برای عیسی وار چو مهر، بیضه درین تیره خاکدان مگذار
(همان: ۲۲۶۴)

علاوه بر تشبیهات صریح و آشکاری از این دست، معراج مسیح، دست‌مایه صائب در شکل‌دادن اسلوب معادله‌هایی است که خود از ساختاری تشبیهی برخوردارند. تشبیهاتی مضمّر و مرکّب که تأمل برانگیزند و با این ویژگی، بیش از تشبیهات صریح در ذهن مخاطب نقش می‌بندند و ماندگار می‌شوند.

اسلوب معادله‌های صائب، علاوه بر ساختی تشبیهی که لازمه آنهاست، با چاشنی حسن تعلیل شاعرانه همراه‌اند و همین ویژگی بر قدرت تأثیرگذاری آنها می‌افزاید:

برسبک روحان چو عیسی سوزنی لنگر شود برگ کاهی چشم را مقراض بال و پر شود
(همان: ۱۳۰۱)

درهم تنیدگی تشبیه با ظرافت‌های هنری دیگری چون کنایه و استخدام از دیگر ویژگی تشبیهات صائب است. به عنوان نمونه، در بیت زیر، «دست در یک کاسه با خورشید کردن» کنایه‌ای است که به عنوان وجه شبه استخدامی به کار گرفته شده و برجسته خیالی و تصویری تشبیه افزوده است:

دست خود از چرک دنیا گر توانی پاک شست دست در یک کاسه با خورشید چون عیسی کنی
(همان: ۳۲۷۷)

بعد از تشبیه، کنایات سهم بیشتری در عناصر خیالی شعر صائب دارند. سبک هندی و رویکرد عوامانه آن، امکان بهره‌گیری از کنایات را بیش از سبک‌ها و شیوه‌های دیگر فراهم می‌آورد. به گونه‌ای که می‌توان این عنصر خیالی را بیش از عناصر دیگر، نقطه پیوند ادیبانه‌ها و عوامانه‌ها دانست. هم از این روست که سبک شعری صائب و قدرت کنایه‌سازی او، امکان بهره‌گیری هنرمندانه از تلمیح معراج مسیح را بیش از دیگر عناصر خیالی برای او فراهم آورده است.

کنایاتی چون «به چشم روشن خورشید پا نهادن، قدم به دیده خورشید نهادن، غوطه در سرچشمه خورشید زدن، هم‌کاسه خورشید شدن، کسوت از آفتاب گرفتن، خار عالم به چشم سوزن عیسی شکستن، چشم سوزن عیسی پریدن، از دیده سوزن فتادن» و ده‌ها کنایه دیگر در ضمن طرح معراج مسیح، مجال خودنمایی پیدا می‌کنند.

استعاره‌های صائب نیز -هر چند اندک‌شمار- سهمی در فراهم آوردن زمینه لازم برای طرح واقعه معراج در شعر او دارند. استعاره‌هایی که مسیح در جایگاه مستعارمنه، جانشین بزرگانی می‌شود که از دیدگاه صائب، چون مسیح، زندگی بخش‌اند و می‌تواند در سایه‌سار آن‌ها آریمید (همان: ۱۵۳۳). غالب استعاره‌های صائب از نوع استعاره مکنیه‌اند و او به پیروی از سبک هندی و جایگاه مبالغه و اغراق شاعرانه در این شیوه، به این گونه استعاره توجه افزون‌تری دارد.

در کنار عناصر خیالی، ظرافت‌های بدیعی نیز سهمی در طرح واقعه معراج در شعر صائب دارند. ظرافت‌هایی چون حسن تعلیل، تناسب، ایهام، مبالغه و اغراق و تلمیح؛ بخشی از برجسته‌ترین این ظرافت‌ها هستند. در نقد ادبی عصر صفویه، تناسب‌های هنری از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. از همین روی، صائب هم در جهت رعایت معیارهای مطلوب عصری و هم برای بهره‌گیری هنری از معراج مسیح، از ظرفیت تناسب‌ساز این واقعه، بهره کافی برده‌است. بیشترین ظرفیت تناسب‌ساز واقعه معراج در زوج «عیسی و سوزن» جلوه‌گری می‌کند و تناسب‌سازی با کلماتی چون سوزن، رشته، خار، زخم، چاک، آبله از فراوانی بیشتری برخوردارند.

صائب برای گریز از تکرار مضامین در راستای به کارگیری این تناسب‌ها کوشیده‌است با تلفیق آن‌ها با ایهام از ابتدال معنایی و هنری آن‌ها بکاهد. از این رو، ایهام تناسب یکی دیگر از ظرافت‌های هنری است که در تلمیح معراج مسیح شکل می‌گیرد:

تاگسست از رشته مریم ز چشم دوربین ز اطلس گردون مجرد سوزن عیسی گذشت
(همان: ۶۷۱)

در این بیت، «اطلس» علاوه بر معنای «سطح مقعر فلک نهم» (معین، ۱۳۷۵: ۲۹۸) در معنای «پارچه ابریشمی»، با توجه به تناسب‌هایی چون «رشته، سوزن، گسست» ایهام تناسبی دارد.

تأکید بر آسمان چهارم در معراج مسیح موجب شده که تناسب عددی که در بلاغت فارسی با نام سیاقه‌الاعداد یا نام‌شمار از آن یاد می‌شود، جلوه ویژه‌ای در شعر صائب داشته باشد:

از چارپای جسم فرود آی چون مسیح تا چاربالش از فلک چارمین کنی
(صائب تبریزی، ۱۳۷۰: ۳۳۸۷)

مبالغه و اغراق‌های شاعرانه نیز در راستای به کارگیری واقعه معراج و البته به پیروی از ویژگی سبکی شعر عصر صفویه، نمود ویژه‌ای در شعر صائب دارد:

ز سودا خشک شد خون در رگ من آن‌چنان صائب

که موج نبض من در راه عیسی سوزن افشانند

(همان: ۱۵۳۲)

و سرانجام باید از تلمیح‌اندیشی صائب در این حوزه سخن گفت. اگرچه واقعه معراج و انعکاس آن در شعر صائب، خود، تلمیح مرکزی شعر او در این زمینه است؛ اما او با تلفیق این تلمیح با بخش‌های دیگری از زندگی مسیح، تلمیحات اسلامی و ایرانی؛ معجون نابی از مسیحیت، اسلام و ملیت ایرانی ساخته‌است. می‌توان از این گونه تلمیحات با نام تلمیحات تلفیقی یاد کرد:

ز خود برآی که جز عیسی مجرد نیست تهمتتی که به رخس فلک سوار شود

(همان: ۱۹۱۸)

۳- نتیجه

پیوند تنگاتنگ ایران عصر صفویه با مسیحیت و مسیحیان جهان، نگاه عارفانه و دور از تعصب صائب، شباهت معراج مسیح به معراج پیامبر اکرم (ص)، ظرفیت‌های شاعرانه معراج مسیح، پیوند مسیحیت با محبت و عشق و تعالیم اخلاقی و سرانجام قرابت‌هایی که بین بخش‌های معراج مسیح و اندیشه‌های مطلوب و محبوب صائب وجود دارد؛ موجب شده که او، توجه ویژه‌ای به این واقعه داشته باشد. او با بهره‌گیری از قرآن، انجیل، تفاسیر و قصص قرآنی، سنت‌های ادبی و نگاه مضمون‌ساز و خیال‌پرداز خود، از جزء جزء این واقعه، نقبی به اندیشه‌های دینی، اخلاقی، عرفانی، اجتماعی، تعلیمی، غنایی زده و از این واقعه برای بیان تأثیرگذار اندیشه‌هایش بهره گرفته است. زبان شعری، تخیل و قدرت تصویرسازی صائب در بهره‌گیری از این تلمیح، تنوعی دارد. تنوعی که

از وسعت واژگانی، قدرت ترکیب‌سازی، باریک‌خیالی و مضمون‌سازی شاعر حکایت می‌کند. نگاه صائب به معراج مسیح به دور از هرگونه تعصبی، تلفیقی آزاداندیشانه از اسلام و مسیحیت عرضه کرده و بدون تردید، معرفی این نگاه می‌تواند در تقریب مذاهب و توجه افزون‌تر اذهان جهانیان به شعر و ادب فارسی تأثیر بسیار داشته باشد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم (۱۳۷۴)، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نیلوفر و جامی.
۲. عهد جدید (۱۳۹۳)، ترجمه پیروز سیار، چاپ سوّم، تهران: نشر نی.
۳. آریان، قمر (۱۳۶۹)، چهره مسیح در ادبیات فارسی، تهران: معین.
۴. آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، تاریخ اساطیر ایران، تهران: سمت.
۵. بقلی شیرازی، شیخ روزبهان (۱۳۶۶)، عبهرالعاشقین، به تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول به زبان فرانسوی هنری کرین و محمد معین، چاپ سوّم، تهران: انتشارات منوچهری.
۶. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۰)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر.
۷. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۱)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دهم، تهران: صفی‌علیشاه.
۸. حسنی‌رازی، سیدمرتضی بن داعی (۱۳۶۴)، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
۹. خواند امیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السییر، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تصحیح دبیرسیاقی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: خیام.

۱۰. رامی، شرف‌الدین محمد بن حسن (۱۳۷۶)، انیس‌العشاق، به اهتمام محسن کیانی (میرا)، تهران: روزنه.
۱۱. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۴)، حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. سنجی عبادی مروزی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر (۱۳۶۲)، مناقب الصوفیه، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: کتابفروشی منوچهری.
۱۳. سوراآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۴۷)، قصص قرآن مجید: برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سوراآبادی، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵)، الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران.
۱۵. صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۷۰)، دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، ۶ جلد، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. عزیزیان، کبری (۱۳۸۳)، راهنمای دیوان صائب تبریزی، جلد هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۸۵)، نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن.
۱۸. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۶)، سوزن عیسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۹. معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، چاپ نهم، تهران: امیر کبیر.
۲۰. مؤذن جامی، محمد مهدی (۱۳۸۸)، ادب پهلوانی، تهران: ققنوس.
۲۱. ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین حمیدالدین (۱۳۶۷)، دیوان اشعار، مقدمه و شرح حال ناصر خسرو به قلم تقی‌زاده، به اهتمام مجتبی مینوی، تعلیقات به قلم علی‌اکبر دهخدا، تهران: دنیای کتاب.

۲۲. نسفی، عزیزالدین (۱۳۷۹)، انسان‌الکامل، با پیش‌گفتار هانری کربن، تصحیح ماریژان موله، ترجمه مقدمه از سیدضیاءالدین دهشیری، چاپ پنجم، تهران: طهوری و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران.

۲۳. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، تهران: سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب) مقاله‌ها

۱. بقایی، فاطمه و صلاحی، عسگر (۱۳۹۴)، «بررسی بازتاب داستان قرآنی عیسی (ع) در دیوان صائب تبریزی»، تهران: همایش بین‌المللی جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی.

